



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

گروندریسه، سرمایه و پژوهش مارکسیستی

یورگن ساندِموس

ترجمه‌ی: سهراب نیکزاد



شهریور ۱۴۰۰

در یکی از شماره‌های اخیر نشریه‌ی *ساینس اند سوسایتی* [Science & Society]، اسپایروس لاپاتسیوراس [Spyros Lapatsioras] و جان میلیوس [John Milios] بنا گذاشته‌اند به مقایسه‌ی نظریه‌ی پول ارائه‌شده در مجلد نخست *سرمایه‌ی مارکس* (۱۸۶۷) و برخی نوشته‌های دیگر او درباره‌ی این موضوع در *گروندریسه* (۱۸۵۷) (بنگرید به Lapatsioras and Milios, 2012).

این مؤلفان با اثر «سرمایه»ی مارکس چگونه شکل گرفت [*Zur Entstehungsgeschichte des 'Marxschen Kapital'*] اثر رومن روسدولسکی (Rosdolsky, 1969) می‌آغازند. روسدولسکی دست به نقدِ پیش‌نویس «فصل درباره‌ی پول» در *گروندریسه* زد (1993, 113–148; Marx 1953, 34–148; 238). عمده ایراد او معطوف بود به تزی از مارکس که بر اساس آن، ارزش مبادله‌ای می‌تواند به کالایی مجزا بدل شود «فقط به این دلیل که کالایی ویژه امتیاز بازنمایی، همانا نمادپردازی، ارزش مبادله‌ای سایر کالاها را به دست می‌آورد، یعنی امتیاز تبدیل شدن به پول» (1993, 167; 1953, 84).

روسدولسکی نشان داد که در هم‌سان‌انگاری مفاهیم «نمادپردازی» و «بازنمایی» خطایی نهفته است (1969, 143, note). افزون بر این، او گمان می‌کرد که مارکس در این‌جا پول را به‌طور کلی با قسمی «نماد» یکی پنداشته بود. به نظر روسدولسکی، چنان‌که بعدتر به‌نظر میلیوس/لاپاتسیوراس، میان نظریه‌ی پول در *گروندریسه* و *سرمایه* تناقض وجود دارد.

به این ترتیب، نظریه‌ی پول ارائه‌شده در *سرمایه* را بی‌گمان می‌توان در فصل سوم، «پول یا گردش کالاها» یافت. «در این گردش، کالای طلا هم‌چون مبنایی برای تصورکردن کمیت‌ها (کمیت‌های طلا) عمل می‌کند» (Marx, 1969a, 110–111; 1976, 189–190). زیرا کالای طلا با توجه به کارکرد آن به‌عنوان سنج‌ی ارزش، و به طریق اولی به‌عنوان معیار [numéraire]، لزومی ندارد حضور داشته باشد: قیمت یک کالا نتیجه‌ی سنجیدن آن با طلای تصویری [یا طلای متصور/متخیل: imagined gold] است. قیمت نسبی آن زمانی سر برمی‌آورد که به‌عنوان کمیتی از فلز بنا بر میل طلا پنداشته شده باشد، در حالی که میل طلا به‌عنوان معیار (numéraire) قیمت‌ها برای همه‌ی کالاها، به‌عنوان چیزی غیر از خود طلا عمل می‌کند. سکه‌ها، و حتی پول کاغذی، شکل‌های برگرفته از این معیار هستند. واضح است که، چنان‌که اشاره رفت، این شکل‌ها از «امتیاز» بازنمایی یا «نمادپردازی» کالای طلا برخوردارند. بنابراین مارکس، هم در *سرمایه* و هم در *گروندریسه*، آن‌ها را «Wertzeichen» [نشانه‌ی ارزش] یا صرفاً

«Zeichen» [نشانه] می‌نامد، که در ترجمه‌های انگلیسی در اغلب موارد به «نماد» [symbol] برگردانده شده‌اند.

این دیدگاه درباره‌ی گردش پیش‌تر در «پیرامون نقد اقتصاد سیاسی» (۱۸۵۹) حاضر بوده است، اثری که درست یک سال پس از پایان کار مارکس روی *گروندریسه* منتشر شد. همان‌طور که از تمام آثار مرتبط مارکس پیداست (در این باره، کافی‌ست به متن *روسدولسکی* مراجعه کنیم) کنش تصویری پیش‌گفته کمترین تضادی با ضرورت پول طلا ندارد. برعکس، پول طلا به‌عنوان پایه‌ای برای آن فرایند تصویری ضروری است. [۱]

به این ترتیب، آیا چیزی مانع می‌شود که بگوییم جملاتی که آماج نقد *روسدولسکی* هستند دقیقاً حکایت از همین مجموعه‌ی گردش دارند؟ به‌هیچ‌وجه، چرا که این جملات صرفاً می‌توانند به این معنا باشند که مارکس در این‌جا خاطر نشان می‌کند که به‌محض این‌که پول ایجاد شود، در قالبی متناسب از طریق نشانه‌ها بازنمایی یا «نمادپردازی» خواهد شد و باید هم بشود.

از همین رو، خطای *روسدولسکی* بدیهی‌انگاشتن این بود که مارکس در این‌جا درون‌مایه‌ی *مبادله‌ی بی‌واسطه‌ی محصولات* و موضوعیت بی‌چون‌وچرای آن با تکوین پول را تعیین می‌کند، گرچه محتمل‌تر است که او در حال توصیف گردش و دوگانگی کالا در سطحی از تجلی آن به‌عنوان محصولی مادی ناب و ساده، مزین به برچسب قیمت (باز هم یک «نشانه») است. از این گذشته، خطا این بود که *روسدولسکی* فرض را بر این گذاشته بود که «فصل درباره‌ی پول» *گروندریسه* به‌شیوه‌ای نظام‌مند پی‌ریخته شده و به‌شیوه‌ای حساب‌شده از مفاهیم مقدماتی می‌آغازد و ادامه می‌یابد. پیداست که چنین نیست. چرا که این دست‌نوشته با یادداشت‌هایی آغاز می‌شود که مارکس از کتاب *اصلاح بانکداری [De la réforme des banques]* برگرفته بود که آلفرد داریمون پرودونیست در سال ۱۸۵۶ منتشر کرده بود. این فصل از وسط ماجرا شروع می‌کند، و حتی در مورد محتوای آن نیز چنین است، چرا که مارکس با جدلی علیه ایده‌ی پرودونی جایگزینی «پول» با برگه‌های گواهی زمان کار شروع می‌کند، یعنی، مجموعه‌ای که (بنا به نظر پرودون) بر گردش متمرکز است و نه بر *مبادله‌ی بی‌واسطه*.

به این ترتیب، *روسدولسکی* به‌علاوه کوشیده نظرگاه خود را با این استدلال تقویت کند که مارکس، در نتیجه‌ی پیوندش با هگل، در اصل متمایل بوده که پول را نمادی محض قلمداد کند، «درست هم‌چون ... لاسال^۱ شاگرد هگل» (۱۴۲، ۱۹۶۹). او می‌افزاید که مارکس کتاب *لاسال* درباره‌ی *هراکلیت*، منتشرشده در

۱۸۵۸ (که البته مؤلف روی آن دسته از قطعات این فیلسوف درباره‌ی «پول» یا طلا تأمل می‌کند) را خوانده بود، و این ادعا را با ارجاع به نامه‌ای از مارکس به انگلس در ۲ ژانویه ۱۸۵۸، آن‌جا که «او انگلس را از کتاب لاسال باخبر می‌کند» اثبات می‌کند. در واقع همه‌اش همین است.

روسدولسکی از اشاره به داده‌هایی که می‌تواند چنین نظریه‌ای را تضعیف کند اجتناب کرد، از جمله این واقعیت که نامه‌ی مارکس به انگلس دربرگیرنده‌ی به‌واقع سلاخی پیش‌فرض‌های لاسال در این کتاب است:

او بناست به قیمت آسیب‌زدن به خودش بیاموزد که پیش‌بردن علم از طریق نقدگری تا نقطه‌ای که بتواند خود را به‌شکلی دیالکتیکی بیان کند یک چیز است و اتخاذ یک نظام انتزاعی و حاضرآماده مبتنی بر مفاهیم مبهم خود چنین نظامی چیزی دیگر. (Marx, 1858.)

گذشته از این، زمانی که لاسال کار بر روی «هراکلیت» خود را شروع کرد، مارکس پیش‌تر درباره‌ی آثار او گفته بود که:

ایدئولوژی‌زدگی آن تمام‌وکمال است و روش دیالکتیکی / اشتباه فهمیده شده است. هگل هرگز درج توده‌ای از «موارد» ذیل یک اصل کلی را دیالکتیک نمی‌نامید. (Marx, 1857) [۲]

به این ترتیب، از منظر روش‌شناختی، لاپاتسیوراس و میلیوس با همان دردسری روبه‌رویند که روسدولسکی. ارزیابی آن‌ها از متن گروندریسه به همین جمع‌بندی رسیده است (۵۲۲)، آن هم با پیش‌کشیدن نقل‌قولی از مارکس:

«در گروندریسه، پول هم‌چون برآیند هستی ضرورتاً دوگانه‌ی کالا ارائه شده است: «کالا موجودیتی دوچندان می‌یابد، نه فقط موجودیتی طبیعی که موجودیتی یکسره اقتصادی، که دومی نمادی محض به‌شمار می‌آید، حرفی یا نشانه‌ای [Buchstabe/Zeichen] برای یک رابطه‌ی تولید، نمادی محض برای ارزش خود آن.» (Marx, 1993, 141.)

با این همه، چنان‌که دیدیم، هیچ گواه روشنی وجود ندارد که این به معنای توصیفی از قسمی تکوین واقعی پول است. این که مؤلفان به‌شکل ناروایی این نکته را نادیده می‌گیرند چه‌بسا موجب شده از راه‌حل‌های جایگزین غافل شوند. در واقع آن‌ها، با نگاه به متن‌های مرتبط در مجلد اول سرمایه، می‌گویند که نمی‌خواهند «فصل سوم» این کتاب را «بخشی از ساخت نظری شکل پول» به حساب بیاورند (۵۲۹). این فرضی

غیرعادی است. از آن جا که فصل سوم دقیقاً مشخص می‌کند که بحث بر سر تکوین پول «به‌مثابه‌ی پول» است. مسئله‌ی فهم پیش‌انگاشت‌های پول که در میان باشد، تمام بخش‌های این فصل حیاتی‌اند.

و در واقع این مؤلفان، به‌رغم تردیدشان نسبت به لحاظ کردن گردش کالا، اصطلاحات و نمادهای آن را خیلی زود طرح می‌کنند و عملاً هم‌چون بخشی مهم از درون‌مایه‌ی خود به آن می‌پردازند. آن‌ها (ظاهراً) براساس شکل $M-C-M$ آن، یعنی «پول — کالا — پول» می‌نویسند که:

«پول» پیکری است که سامان ویژه‌ی $M-C$ آن را تجسد می‌بخشد، موقعیت M محل نمود ارزش و C ارزش مصرفی احتمالی M است. در این واکاوی، M دارای کارکرد [باز]نمایی ارزش و نمود، و سنجیدن ارزش [کدام ارزش؟] است و هم‌زمان به‌عنوان یک هم‌ارز عام عمل می‌کند (یک ارزش مصرفی ویژه که بناست مستقیماً با هر کالای دیگری مبادله شود). (۵۲۸-۵۲۷) [۳]

اینک این بدین معناست که لاپاتسیوراس و میلیوس در مورد تعین‌های بنیادین نظریه‌ی ارزش مارکس سردرگم‌اند. به‌علاوه چه‌بسا همین سردرگمی آن‌ها را به‌طور غیرمستقیم به مسلم‌انگاشتن تضاد ساختگی میان سرمایه و گروندریسه سوق می‌دهد.

در گردش، کالای طلا نقش خود را ایفا می‌کند به این دلیل که هم‌ارز عام است، اما فی‌نفسه کارکردی ندارد. شکی نیست که در ازای هر کالای دیگری «مستقیماً مبادله نشده» است. احتمالاً چنین چیزی نمی‌تواند مصداق داشته باشد، چرا که نفس حضور آن در این جا {گردش}، آن را به کارکردش در مقام معیار ارزش (و دنباله‌های آن) محدود می‌کند. این دقیقاً همانی‌ست که ما در بالا شاهد آن بوده‌ایم: سنجش ارزش کالاها براساس طلا {عملی صرفاً} ذهنی قلمداد شده است. پیش از این، مارکس در «پیرامون نقد اقتصاد سیاسی» خاطرنشان کرده بود که:

هیچ نگاهی نمی‌تواند نادرست‌تر از این باشد که طلا و کالا در درون فرایند گردش به رابطه‌ی مبادله‌ی پایاپای وارد می‌شوند و در نتیجه ارزش نسبی آن‌ها از طریق مبادله‌شان به‌مثابه‌ی کالاهای ساده نمایان می‌شود. (Marx, 1972, 72؛ کلمات مورب از خود متن اصلی است.)

باید از لاپاتسیوراس و میلیوس پرسید چگونه گمان می‌کنند که گردش کالاها با مبادله‌ی مستقیم آن‌ها فرق دارد. اگر می‌توان گردش را مبادله‌ی مستقیم کالاها تعریف کرد، پس خود مفهوم آن، و مجموعه‌ی جدیدی از کارکردهایی که کالای طلا اجرا می‌کند، هیچ می‌شود.

با این حال، مایه‌ی دلگرمی‌ست که می‌بینیم مؤلفان بر جمع‌بندی مارکس از نتیجه‌ی پایانی واکاوی حاضر در فصل اول ویراست نخست مجلد اول سرمایه تأکید می‌کنند (cf. 529, note):

اگر بنابراین هر کالا شکل طبیعی خود را به‌مثابه‌ی شکل هم‌ارز عام در مقابل همه‌ی کالاهای دیگر قرار می‌دهد، پس تمام کالاها شکل هم‌ارز عام را از سایر کالاها سلب می‌کنند و بنابراین خودشان را از بازنمایی اجتماعاً معتبرِ مقادیر ارزش‌شان محروم می‌کنند. (Cf. Marx, 1966, 240.)

همان‌طور که به‌نظر می‌رسد مؤلفان درمی‌یابند، این تضاد از آن ساختار درونی خودِ کالا است و مارکس به‌درستی آن را در حالت شکلی ویژه و خاتمه‌بخش ارزش می‌گذارد یعنی «شکل چهارم». اما اهمیت آن به‌هیچ‌وجه صرفاً برای خاطر نشان کردن الزام مالکان کالا به انتخاب یک کالای خاص به‌عنوان هم‌ارزی عام منحصر نمی‌شود، فرایندی اجتماعی که جلوتر در فصل دوم مجلد اول سرمایه تبیین شده است (که لاپاتسیوراس و میلیوس به‌درستی آن را بازگو می‌کنند). آنچه به‌نظر می‌رسد مؤلفان از آن چشم می‌پوشند این است که مارکس در این‌جا نشان می‌دهد که اگر این انتخاب ضرورت دارد به این علت است که ساختار کلیت مبادله در حال فروپاشی است. این‌طور بگوییم، او نشان می‌دهد که تجلی‌های ارزش، مانند «X کالای $y = A$ کالای B»، یا هر کدام از تجلی‌های مبادله که او از این شکل بسط‌و‌گسترش‌شان می‌دهد، نمی‌تواند شامل قسمی «بازنمایی اجتماعاً معتبر ... مقادیر ارزش» کالاها باشد.

به این ترتیب، چنین تجلی‌ای اگر نتواند به ساختاری اجتماعی تداوم بخشد، می‌بایست مبنای آن ساختار را به‌کلی در نوع دیگری از تجلی جست، که همانا گردش کالا است. [۴] برخلاف این بینش، علم اقتصاد بورژوایی مبنا را ارتباط اجتماعی بی‌واسطه و عام شکل‌های مبادله‌ی ساده می‌گذارد. تا جایی که به مشغولیت اقتصاددان‌های جریان اصلی به مطالعه‌ی تفصیلی مبادله مربوط می‌شود، آن‌ها مدعی‌اند که گردش نوعی مبادله است، از این رو کالاها به *ازای پول*، با این تصور که پول هم‌چون هم‌ارزی عام عمل می‌کند، مبادله می‌شوند که از منظری دیگر در این‌جا تصور شده که پول نیز در ازای هر کالای دیگری «مبادله» شده است. و این برداشت آن‌هاست از جمع‌بندی «C-M-C»، یا «کالا — پول — کالا» مارکس. نظریه‌پردازان علاقه‌مند به اقتصاد مارکسی به این جریان اصلی پیوسته بودند که ارائه‌شان از سه فصل اول سرمایه برای رویکردی جدی به کلیت نظام {نظری} مارکس مسئله‌آفرین شده بود. جایی که مارکس می‌بیند که تجلی‌های ارزش به یک بن‌بست منطقی [aporia] ختم می‌شود، نظریه‌پردازان پیش‌گفته نسبت به این نقطه‌ی بحرانی بی‌توجهند و این پیکربندی حل‌نشده را در جهت فروریختن اعتبار نظام مارکسی پیش‌تر می‌رانند. نمونه‌ی مهمش

«مسئله‌ی تبدیل» است، در واقع مناقشه‌ی فون بورتکیویچ (به‌سیاق ریکاردو) مبنی بر این‌که ساختار تولید سرمایه‌داری (که مستلزم تفاوت در ترکیب ارگانیک سرمایه‌ها است) قیمت‌های نسبی کالاها را به ترکیب {ارگانیک} آن‌ها در تولید طلا یعنی به قیمت واقعی و همواره متغیر طلا منوط می‌کند، که پیامدش این است که در نگاه او هیچ‌چیز به‌جد مانع از فروپاشی تز مارکس درباره‌ی همسانی کمی میان الف) مجموع کل قیمت‌ها و مجموع کل ارزش‌ها، و ب) مجموع کل ارزش اضافی و مجموع کل سودها نمی‌شود.

این پیش‌داوری‌ها را نه فقط پیروان وفادار فون بورتکیویچ بلکه هم‌چنین هواداران به‌اصطلاح «راه‌حل جدید» برای «مسئله‌ی تبدیل» و طرفداران، اگر بخواهیم از اصطلاح دیوید لایمن در همان شماره‌ی ساینس اند سوسایتی (۴۲۷) بهره بگیریم، «نویسندگان مارکس‌بنیاد مکتب تی. اس. اس»، کاملاً پذیرفته‌اند. درواقع، این سردرگمی علت اصلی نظریه‌های آشفته‌ی موجود (برای مثال نگری و دیگران) درباره‌ی ادعای ناممکنی تعیین سطح‌های ارزش‌ها و قیمت‌ها در جهان مدرن کنونی است. [۵]

با این‌حال، همین‌که بپذیریم پول طلا به‌عنوان وسیله‌ای برای به‌گردش‌انداختن کالاها عمل می‌کند و نه برای مبادله‌ی مستقیم آن‌ها، تزه‌های مشابه تز فون بورتکیویچ کارکرد خود را از دست می‌دهند.

فرض کنیم مالک یک کالا (یا هر خریداری) xA یا yB را بخواهد. او به این ترتیب می‌تواند، مثلاً Z طلا، یا برآمده‌ای از آن را در شکل سکه یا اسکناس‌های کاغذی، صرف کند و چیزی را که می‌خواهد، به‌دست آورد. خریدار ما در این‌جا از طلای درگردش (یا «نماد»ی برای آن) برای به‌دست‌آوردن A یا B ، یا هر دو، استفاده می‌کند چرا که هر دوی این‌ها قیمتی دارند، که چیزی نیست جز تصویر ذهنی [یا مینوی: ideal] بهای آن‌ها. تردیدی نیست که شرایط اجتماعاً لازم، که در طول زمان پیوسته در حال تغییر است، کمیت واقعی طلا را در هر مورد تعیین می‌کند. مقررکردن قیمت آن‌ها به‌عنوان « Z »، هرچند براساس طلای «ذهنی» صورت گرفته است، نسبت به هر یک از اعمال گردش، پیشینی [a priori] به‌شمار می‌آید، یا به‌تعبیری بلیط ورودی کالاها به بازار است. به همین علت است که قیمت تغییریافته‌ی طلا اثری بر تبدیل ارزشی - قیمتی کالاها نمی‌گذارد - و بدین ترتیب، بر قیمت‌های نسبی‌شان، نسبت میان [مجموع کل] ارزش‌ها و مجموع کل قیمت‌ها، و مجموع کل ارزش اضافی مجموع کل سودها.

تا جایی‌که به مارکس مربوط می‌شود، درباره‌ی نظرگاه او تردیدی وجود ندارد: «... تغییری در ارزش طلا، به هر طریقی، اثری بر کارکرد آن به‌عنوان قسمی قیمت معیار ندارد» (Marx, 1969a, 113). مارکس آشکاراً نظریه‌ی ریکاردو را در مورد مبادله و رابطه‌ی میان قیمت‌ها و ترکیب ارگانیک در صنعت طلا نقد می‌کند، با

مردودشمردن این «پیش‌فرض غلط ریکاردو که پول، تا جایی که به‌عنوان وسیله‌ی گردش عمل می‌کند، به‌عنوان کالا در ازای کالا مبادله می‌شود. [برعکس:] کالاها پیش از آن که به گردش بیفتند، ارزش‌گذاری می‌شوند.»

مادام که لاپاتسیوراس و میلیوس بر دیدی مخالف با این پافشاری می‌کنند، از زمره‌ی نظریه‌پردازانی به حساب می‌آیند که گردِ قسمی بت‌واره‌ی «تبدیل» می‌لوند، قسمی نظریه‌ی ارزش بورژوایی را به‌جای نظریه‌ی ارزش مارکسی می‌نشانند، و در چه‌بسا ناجورترین لغزشی که تابحال در پژوهش‌های مربوط به مارکس رخ داده است سهیم‌اند.

با این همه، ما مؤلفان مارکسی، با در نظر گرفتن کسانی از ما که مایلند «مارکسیست» به‌شمار بیایند، باید مسئله را برانداز کنیم، و به‌طور جدی مدنظر داشته باشیم که بینش کلی ما درباره‌ی درون‌مایه‌های مورد بحث زیاده‌بی‌پایه‌و‌اساس نباشد. وقتی پای مجموعه‌ی نوشته‌های متفکری انقلابی در حد‌اندازه‌ی مارکس در میان است، پیش‌داوری طبقاتی خیلی ساده می‌تواند خط‌آفرین باشد حتی در ناخواسته‌ترین نوع آن.

*مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از:

Jørgen Sandemose. 2014. Flaws and Excellence: From Leftism to Marxism. *Science & Society* 78:4, 521-534.

یادداشت‌ها:

[۱] در (Marx, 1953, 106 and 121seq) و (Marx, 1993, 191, 207) و (cf. also 1953, 676) به همین نکته اشاره شده است، احتمالاً با هدف بی‌اعتبار کردن این تز که گویا می‌توان قسمی «نظریه‌ی نماد» را در گروندریسه یافت. عبارت مارکس «طلای تصور شده یا ذهنی» [vorgestelltes oder ideelles Gold] است. از همین رو در این‌جا باید افزود زمانی که لاپاستوریاس و میلیوس قصد دارند «Vorstellung» مارکس را، که در گروندریسه در موقعیت‌های مشابهی به‌کار رفته است، به اصطلاح «مفهوم» [notion] ترجمه کنند، به‌راستی غریب می‌نماید. در واقع، «Vorstellung» مارکس در این‌جا ارتباط نزدیکی با خاستگاه آن در نظریه‌ی تصور در فلسفه‌ی بورژوایی از کانت تا هگل دارد. بنگرید به (Sandemose, 2010, 295, note) برای ارتباط این نظریه با مفهوم تصور در فلسفه‌ی بورژوایی پسارنسانسی.

[۲] نگرش مارکس به «دیالکتیک» لاسال قطعاً برای خوانندگان مقاله‌ی دیگری در همان شماره‌ی *ساینس‌اند سوسایستی*، مشخصاً کارکیدی (۲۰۱۲) جالب خواهد بود، که در آن آن‌چه مؤلف «منطق دیالکتیکی» می‌نامد دقیقاً به‌همان شیوه‌ای در مورد جهان به‌کار بسته شده است که مارکس در نامه‌هایش آماج نقد قرار می‌دهد. کارکیدی مجموعه‌ای از اصول انتزاعی

برگرفته از ناکجاآباد را به کار می‌برد (که بی‌شبهت به استالین، در رساله‌ی بدآوازه‌ی «ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی» در ۱۹۳۸ نیست) — از قبیل «پدیده‌های اجتماعی دستخوش حرکت و تغییر مداوم هستند» (۵۴۷) که حاکی از «زمان‌مندی» است، آن هم به صورت *توالی*، و سپس آن‌ها را بی‌محابا در مورد فضا‌های اجتماعی انضمامی «به کار می‌بندد»، آن هم بدون کم‌ترین شاهد تجربی. بنگرید به Sandemose, 2010, *passim*.

[۳] مطابق با مارکس، شکل M-C-M در گردش کالاها حضور دارد، اما به گونه‌ای «پنهان». مارکس این شکل را، در ابتدای فصل چهارم، به مثابه‌ی تکوین «فرمول عام سرمایه» توصیف می‌کند.

[۴] احتمالاً به همین دلیل است که شکل ارزش گسترده نزد مارکس از ساختارِ قسمی حکم جداساز [disjunctive judgment] برخوردار است ($xA = yB \text{ or } = mC \text{ or } = vD \text{ or } = wE, \text{ etc.}$). مارکس در این مورد به طور غیرمستقیم تصدیق می‌کند که او بر دیدگاهِ هگلی رابطه‌ی بین حکم‌ها (شکل‌های ارزش پایه‌ای) و قیاس (گردش) تکیه دارد (cf. 1966, 231). با این همه، او در حال *فراروی* از روش هگل است، چرا که (در «شکل چهارم») او هر پیوندگاه [joint] را محمولِ جداشدگی می‌انگارد و آن‌ها را به موضوعی در حکم‌های جداساز بعدی مبدل می‌کند. بدین طریق، او به واقع مقوله‌ی امر جزئی را برمی‌سازد، که در این مورد همانا کالایی ویژه که قادر است هم یک هم‌ارز جهان‌شمول راستین باشد و هم وسیله‌ی گردش، و به علاوه هم مقیاس ارزش باشد و هم معیار (cf., *i.a.*, Sandemose, 2001;) (2010).

[۵] لایمن به وجه بحرانی چنین طرز فکری اشاره می‌کند که در کتاب *اقتصاد سیاسی مدرن* واروفاکیس تجسم یافته است. لایمن در مقابل شکل‌های موجودِ چنین دیدگاه‌هایی، از جمله دیدگاه‌های کارکیدی و مکتب تی. اس. اس، بر کارایی نظامی تأکید می‌کند «که بعد کمی آن به مثابه‌ی مجموعه‌ای از معادلات با راه‌حل‌های معین یا موازنه ظاهر می‌شود» (Laibman, 428). شگفت‌آور است که لایمن چنین موضعی را می‌گیرد. او به عنوان مدافع سرسخت «اصلاحیه‌ی» بورتکیوچی مارکس شناخته می‌شود. با این حال، در مجموعه‌ی معادلاتِ منتج از «اصلاحیه»، نامعین بودن حتمی است، همان‌طور که مباحث مربوط به نظام سرافا ثابت کرده است (cf. also Sandemose, 1976, chs. 3 and 4). (مگر این که، البته، کسی بتواند متغیری برون‌زا را ثابت کند، امیدی واهی که لایمن آن را به حساب نمی‌آورد.) این نتیجه‌ی حتمی نظریه‌ای است که دستمزدهای متغیر، سودهای متغیر و قیمت‌های نسبی متغیر کالاها را از طریق میانجی‌ای می‌سنجد که سازوکاری مشابه، خود آن را نیز تغییر داده است. در واقع، از آن‌جا که نظریه‌ی تی. اس. اس/کارکیدی دستخوش همان توهم بورتکیوچی است، دور از ذهن نیست که این تز را بپذیرد که تناقضی در اسلوب تبدیل مارکس هست. در عوض، طرفداران این رویکردها نظریه‌ای وهم‌آمیز، توجیه‌نشدنی و تاکنون اثبات‌نشده را بر ساخته‌اند مبنی بر این که تبدیل مارکس بنا نیست با «موازنه» سازگار باشد. اما در واقع بنا بر همین است؛ از آن‌جا که قیمت طلا در رابطه با سنجش ارزش‌ها نمی‌تواند تغییر کند (چیزی که پیشاپیش از فصل سوم سرمایه روشن است)، هرگز هیچ «تناقضی» در اسلوب مارکس نبوده است. می‌توان به راحتی به آن چه نیروی محرکِ جزمِ تغییر فراگیر در توالی زمان‌مند نزد کارکیدی است

پی برد (آن جا که او به راحتی از یاد می برد که همان قدر که همزمانی [simultaneity] وجهی زمانی است توالی نیز هست).

منابع:

- Carchedi, Guglielmo. 2012. "Mathematics and Dialectics in Marx." *Science & Society*, 76:4 (October), 546–549.
- Laibman, David. 2012. "Editorial Perspectives." *Science & Society*, 76:4 (October), 425–429.
- Lapatsioras, Spyros, and John Milios. 2012. "The Notion of Money from the *Grundrisse* to *Capital*." *Science & Society*, 76:4 (October), 521–545.
- Marx, Karl. 1857. Letter to Engels of November 13. P. 207 in Karl Marx and Friedrich Engels, *Werke*, Vol. 29.
- . 1858. Letter to Engels of February 1. P. 275 in Karl Marx and Friedrich Engels, *Werke*, Vol. 29.
- . 1953. *Grundrisse der Kritik der politischen Ökonomie*. Berlin: Dietz.
- . 1966. "Waare und Geld." Pp. 216–246 in I. Fetscher, ed., *Studienausgabe Politische Ökonomie*. Frankfurt, Germany: Fischer Bücherei.
- . 1969a. *Das Kapital*. Erster Band. Frankfurt, Germany: Europäische Verlagsanstalt.
- . 1969b. *Theorien über den Mehrwert*. Buch 2. Frankfurt, Germany: Europäische Verlagsanstalt.
- . 1972. *Zur Kritik der politischen Ökonomie*. Berlin: Dietz.
- . 1976. *Capital*. Volume I. London: Penguin.
- . 1993. *Grundrisse*. London: Penguin.
- Rosdolsky, Roman. 1969. *Zur Entstehungsgeschichte des Marxschen 'Kapital'*. Frankfurt, Germany: Europäische Verlagsanstalt.
- Sandemose, Jørgen. 1976. *Ricardo, Marx og Sraffa. Kritikk av den nyricardianske retningen i moderne økonomisk teori*. Oslo, Norway/Copenhagen, Denmark/Lund, Sweden: Gyldendal, Rhodos, Cavefors.

———. 2001. “The World as a Game in Sraffa and Wittgenstein” [Originally “Production Equations and Language Games”]. *Research in Political Economy*, 19, 173–231.

———. 2010. “Fundamentals of a Science of Capital and Bourgeois Society: Marxian Notions of Value, Prices and the Structure of Time.” *Research in Political Economy*, 26, 253–299.